

خاطرات تاج السلطنه؟

خاطرات تاج السلطنه،

از کتاب‌هایی است که در

انتساب متن آن، به قلم مؤلف

انتسابی، یعنی شاهزاده تاج السلطنه، دختر ناصرالدین شاه

قاجار، جای ابهام و شک وجود دارد. نخستین بار شادروان

ابوالفضل قاسمی بخش‌هایی از آن را در چند شماره از مجله‌ی وحید،

مجلدات ۱۳ (صفحات ۷۵۷ و غیره) و ۱۴ (صفحات ۷۵ و غیره) به

سال ۵ - ۱۳۵۴ منتشر کرد (از روی نسخه‌ی نفیسی). سالی بعد از آن،

چکیده‌یی از عقاید مندرج در آن کتاب، در کتاب افکار اجتماعی و

سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده‌ی دوران قاجار (تهران، سال

۱۳۶۵) تألیف دکتر فریدون آدمیت و سرکار علیه، دکتر هما ناطق،

منتشر شد (ص ۱۵۵ تا ۱۶۴).

پس از آن، سرکار علیه، منصوره خانم اتحادیه، با همکاری آقای

سیروس سعدوندیان، آن را با نام خاطرات تاج السلطنه (تهران، سال

۱۳۶۱) منتشر کردند و از روی همین چاپ، چاپی زیراکسی، در

لوس آنجلس منتشر شده است که بر روی، آن، نام مسعود عرفانیان

آمده؛ به ملاحظه‌ی آن که دومین چاپی که «نشر تاریخ ایران» در سال

۱۳۷۴ در تهران منتشر کرد (به‌جای آن چاپ نخستین) توسط آقای

مسعود عرفانیان انجام شده است، آقای سعدوندیان، پس از این که

چاپ آقای عرفانیان، انتشار یافت، مقاله‌ای انتقادآمیز در مجله‌ی جهان

کتاب، منتشر کرد.

اکنون این کتاب خاطرات نما، یکی از مراجع عمده و دلپذیر

کسانی است که می‌کوشند فعالیت‌های پیشروانه‌ی اجتماعی و حتا

سیاسی طبقه‌ی زنان ایران را - که البته کم از مردان نیستند - در وقایع

مؤثر نزدیک به عصر ما، عرضه کنند و پیشینه‌های گویایی برای آن

نوع مضامین مطلوب بیابند. به همین مناسبت بازبینی تازه‌ای را در چند

و چون آن - در این مجموعه که به بانوی گرامی و فاضل، دوستدار

مخلص تاریخ قاجار، پیشکش می‌شود - شایسته است.

سال تألیف این نوشته، در متن خاطرات ۱۳۳۲ ه.ق. قید و تاکنون

فقط دو نسخه از آن شناخته شده است. یکی آن است که متعلق به

شادروان سعید نفیسی بود و اینک در کتابخانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد

دانشگاه تهران به شماره‌ی ۵۷۴۱ محفوظ است. در ورق پایانی این

نسخه، نوشته شده است:

«به قلم این حقیر،

رحمت‌الله داعی طالقانی،

ملازم سفارتخانه‌ی جلیله‌ی

[افغانستان] نقل و تحریر یافت. تهران به

تاریخ دهم جمادی‌الثانیه‌ی [۱۳۴۳] مطابق ۱۶ جدی [دی]

۱۳۰۳».

و بر ورق اولش، مندرج است،

«تاریخ حالات ایام زندگانی خانم تاج السلطنه، که به خط خودشان

به قید تحریر درآورده‌اند و از روی اصل نسخه، استنساخ می‌شود.

مورخه‌ی دوشنبه ۱۹ ربیع‌الثانیه‌ی سنه‌ی ۱۳۴۳ هجری قمری مطابق

عقرب [آبان ۱۳۰۳]».

متن کاملی که در سلسله‌ی انتشارات «نشر تاریخ ایران» دوباره به

چاپ رسیده، از روی همین نسخه سرانجام گرفته است.

دیگری، نسخه‌ای است که خبری مستقیم از آن ندارم. اطلاع

مضبوط ذکر می‌ست که اسلام کاظمیه در مقاله‌ی «قتل ناصرالدین شاه

از خاطرات تاج السلطنه» از آن نسخه کرده و تکه‌هایی از آن را که

مربوط به کشته شدن آن پادشاه است، در مقاله‌ی خود مندرج ساخته

است. کاظمیه نوشته است که «آن نسخه از آن مهدی فرهودی

حسابی بوده» و در پایان نسخه، چنین گفته شده است: «روز پنجشنبه

هفدهم ذیقعد الحرام ۱۳۳۲ / هشتم اکتبر ۱۹۱۴ در عمارت بیلاقی

زرگنده، از روی نسخه‌یی که به خط خود تاج السلطنه نوشته شده بود،

استنساخ شد.»

کاظمیه، این توضیح را هم متذکر شده است که: تطبیق خط جزوه

با اوراق دست‌نویس و مکاتبات و سایر یادداشت‌ها، که به همین خط

نزد آقای فرهودی حسابی‌ست، شکی باقی نگذاشت که کتاب، [کسی]

جز حاجی میرزا علی حسابی (حاج یمین‌الملک) نیست.

یمین‌الملک پدر عباس حسابی، ملقب به معز السلطنه بوده است.

بنابراین سلسله‌ی اطلاعات سنواتی ما، نسبت به این کتاب، چنین

است.

پنجشنبه سلخ ربیع‌الاول ۱۳۴۲ = ۷ دلو، شروع تألیف کتاب

پنجشنبه هفدهم ذیقعد الحرام ۱۳۳۲ = ۸ اکتبر ۱۹۱۴، پایان

استنساخ نسخه‌ی فرهودی

۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ = ۲۵ عقرب ۱۳۰۳، آغاز نوشتن نسخه‌ی

بنابراین نسخه‌ی فرهودی، هفت ماه و هفده روز پس از تألیف، به استکتاب درآمده است و کاتبان هر دو نسخه، گفته‌اند: «متن را از روی نسخه‌ی که به خط تاج‌السلطنه بوده است، رونویسی کرده‌اند». ناچار میان هر دو نسخه باید همسانی موجود باشد.

پس از نشر مقاله‌ی کاظمیه، آقای ابراهیم صفایی - در مقاله‌ای که مقصدش رفع تهمت از اتابک امین‌السلطان، از نسبتی بود که از زبان تاج‌السلطنه به او داده شده بود - متذکر شد «تحصیلات تاج‌السلطنه چندان نبوده است که به شیوه‌ی مطالب نقل شده، خاطره‌نویسی کند...» دیگر این که «شیوه‌ی نگارش مطالب منسوب به تاج‌السلطنه، با شیوه‌ی نگارش زمان ما، بسیار نزدیک است» و بالاخره می‌نویسد:

«به گمان من تردید نیست که این خاطرات مجمول است و هر کس آن را پرداخته، غرض داشته است.»

تا آن‌جا که آگاه شده‌ام، نخستین کسی که از خاطرات تاج‌السلطنه یاد می‌کند، شادروان دکتر صادق رضازاده شفق است. شفق، در مقدمه‌ی خود (مورخ فروردین ۱۳۰۳) بر نخستین چاپ دیوان عارف قزوینی، در توضیح بر تصنیف مشهور «تو ای تاج! تاج سر خسروانی / شد از چشم مست تو بی پا جهانی» (مندرج در صفحه‌ی ۱۲ بخش تصنیف‌ها، که خطاب به تاج‌السلطنه سروده شده)، چنین یادآور می‌شود:

«خانم مزبور فوق، از دختران ناصرالدین‌شاه است. در تهران، شنیدم مشارالیه‌ها، کتابی در

توصیف احوال، درباره‌ی پدرش تألیف نموده و در آن از سوابق و اسبابی که او را بدبخت نموده است، نیز، صحبت کرده است. اگر چنان‌چه این کتاب در خور شهرت آن نوشته شده باشد، البته از نقطه نظر تاریخ، قیمت بزرگی دارد و امید است وقتی چاپ گردد، شفق»^۵.

شفق، موقی که این مقدمه را نوشت، در برلین اقامت داشت و شنیدن مطلب، در تهران مربوط می‌شود به سفری که در سال ۱۳۰۱ (۱۳۳۰ هـ.ق.) به ایران آمده بود. طبعاً در مجامع ادبی تهران، صحبت آن را شنیده بود و به مناسبت، در مقدمه‌ی آن دیوان ضبط کرده است و چه بسا که مهدی فرهودی حسابی، گوینده‌ی آن مطلب، به او بوده است. منظور از نقل نوشته‌ی شفق، آن است که خبر بودن خاطراتی به نام تاج‌السلطنه، در سال‌های حدود ۱۳۰۱ هـ.ق. در مجامع تهران، بر

سر زبان‌ها بوده است و شاید در جراید آن اوقات هم، انعکاسی یافته باشد.

پس از شفق، ندیده‌ام که دیگری، از خاطرات تاج‌السلطنه، نام برده باشد. جای تعجب است که سعید نفیسی دارنده‌ی نسخه‌ای خطی از آن کتاب در نوشته‌های خود به ذکر آن نپرداخته است و حتّاً پس از شهریور بیست هم، که امکان معرفی و نقل این‌گونه مطالب بود و او در معرفی کتاب‌های جذاب و منحصر، بی‌تاب بود، چنان نکرد، در حالی که نسخه‌ی خاطرات را می‌باید از سال‌های پیش از آن به‌دست آورده باشد. به هر حال من در نوشته‌های او، ذکری از آن ندیده‌ام. شاید نفیسی به مناسبت آن که در اصالت انتساب کتاب، شک داشته، سکوت اختیار کرده است. عجب دیگر آن است که، بر مرسوم خود، یادداشتی هم روی نسخه‌ی خود، ننوخته است؛ یعنی صحیحی بر آن نگذاشته است. جوهر و محتوای این خاطرات‌نما، بر دو پایه است. قسمتی در

بر گیرنده‌ی وقایع احوال شخصی و جزئیات به نقد آمیخته‌ای مربوط به حرم و اندرون دربار شاه و اجمالی از کیفیات ارتباط میان افرادی‌ست که معمولاً دور از اعتبار و اهمیت نیست. اما قسمتی دیگر، کلیاتی‌ست استحسانی و خطابی از نوع نوشته‌هایی که در صفحات جراید و اوراق شب‌نامه‌های دوره‌ی پس از مشروطیت دیده می‌شود و انتشار آن نوع افکار و آراء، از اواسط دوره‌ی مظفرالدین‌شاه باب شده بود.

در مورد شخص تاج‌السلطنه، مطلبی است که ناپژوهیده مانده است و از این خاطرات هم، نکته‌های دقیق عاید نمی‌شود، این است که سواد و اطلاعات این شاهزاده خانم، واقعاً به چه میزان بوده است و تا چه حد از بینش

در مورد شخص تاج‌السلطنه، مطلبی است که ناپژوهیده مانده است و از این خاطرات هم، نکته‌های دقیق عاید نمی‌شود، این است که سواد و اطلاعات این شاهزاده خانم، واقعاً به چه حد از بینش اجتماعی و سیاسی و جریان‌های ادبی و فکری، که نمونه‌هایی را در این کتاب می‌بینیم، شخصاً برخوردار است.

اجتماعی و سیاسی و جریان‌های ادبی و فکری، که نمونه‌هایی را در این کتاب می‌بینیم، شخصاً برخوردار است.

آن قدر که عقل می‌پسندد و گواهی می‌دهد، این است که تا زمانی که پدرش زنده بود، یعنی مدت دوازده سال (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۳ هـ.ق.)، به آدابی پرورش یافته بود که دختران دیگر آن پادشاه، در حرم بزرگ می‌شدند و از آن‌جا به خانه‌ی شوهر می‌رفتند. مانند: فخرالدوله زن مجدالدوله و فروغ‌الدوله زن ظهیرالدوله.^۶ بنا به آن‌چه در همین کتاب گفته شده، چون برای او شیرینی خورده شد، از رفتن به مدرسه، یعنی مکتب درباری، محروم شد. اشاره‌ی دیگر که از روزگار کودکی و نوجوانی او در این کتاب می‌توان دید، مطالبی‌ست درباره‌ی بازی‌های او با همسالانش، نه تنها از جزئیات مربوط به درس و مشق خود در

آن روزگار، چیز مهمی نگفته است، بلکه در کتاب نوشته شده است: «به هیچ علّاجی درس نمی‌خواندم. [...] این معلم، ناچار از معلمی صرف‌نظر نموده و نقال شد. [...] خیلی کم‌تر به من درس و تعلیم می‌داد» (ص ۲۰). و بالاخره می‌نویسد: «خوب تربیت نشده بودم...» (ص ۳۰). در سال ۱۳۱۴ به خانه‌ی شوهر رفت و با کسی بایست زندگی را آغاز می‌کرد که او را نمی‌پسندید و توافق اخلاقی میانشان ایجاد نشد. پس در چنین احوالی هم فرصت و حال آن نبوده است که دل به کتاب و معلم ببندد. اصولاً در دوران ذوق و شور جوانی‌اش، پی عوالم دیگری بوده است.

نکته‌ی اشکال‌آمیز متن، متوجه زبان نوشته است. ناچار معتقدم به مناسبت‌هایی که در ذیل گفته می‌شود، تاج‌السلطنه‌یی که مقدمات لازم را درست کسب نکرده بود، نمی‌تواند نویسنده‌ی متن باشد. این خاطرات همانندی تام دارد به پاورقی‌هایی که به قصد سرگرمی خوانندگان، در دوره‌ی احمدشاهی مرسوم شده بود و در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسید. البته چون مضامین نوشته، گویایی حوادث زندگی تاج‌السلطنه است، برای دو طبقه، مسأله‌ی اصیل بودن متن مطرح نیست. گروهی خوانندگان عادی‌اند که ذهنشان متوجه کسب اطلاع از احوال شخصی و اخلاقی تاج‌السلطنه است و لاغیر. طبعاً برای این دسته تفاوتی ندارد که کتاب نوشته‌ی شخص اوست یا دیگری. کتاب را به‌عنوان شرح حال تاج‌السلطنه می‌خوانند و بر او دل می‌سوزانند. گروه دیگر، آنانند که قصدشان نشان دادن وضع ناپهناجر زنان در دربار پادشاهی و در جامعه‌ی ایرانی است و چون شمه‌ی ناب از این مقوله سخنان در این متن خفته است، دل در گرو آن بسته‌اند.

طبیعی است که زنان دانشمند و خصوصاً دردمند، مباحث این کتاب را بتالشکوی جمعی از زنان ایران و بیانی روشن، خصوصاً از وضع نسوان در قرن گذشته، می‌دانند. از آن جمله است مقاله‌مانندی که از زبان تاج‌السلطنه در پاسخ ارمنی ناشناخته‌ی به نام مجهول یا مجهول «باعر آتوف»، از اهالی قفقاز، که در اواخر کتاب آمده است.

یکی از نکات مورد توجه در این‌گونه متون، بررسی زبانی و لغوی آنهاست. زیرا نگارش زنانه با مردانه طبیعتاً می‌تواند متفاوت باشد. در نوشته‌ی این خاطرات هم بعضی ملاحظات از این دست، که می‌توانند مورد سنجش قرار بگیرند، عبارتند از:

۱- به‌کاربردن کلمات ثقیل عربی که معمولاً در انشای ادبا و فضلا انتظار دیدنش هست، مانند صُمت و سکوت (ص ۵)، ساطع و لامع (ص ۵)، مسایل پولیتیکیه (ص ۷)، اواسط‌الناس (ص ۸، ۱۲)، احتقار (ص ۸)، نجاح (ص ۱)، تنقیح قانون (ص ۱۰)، هوام (ص ۱۶)، بالمضاعف (ص ۱۸)، بحار محیطه (ص ۲۱)، جسامت افلاک (ص ۲۱) و سایط تنعم (ص ۲۱)، مضطرب؟ (ص ۳۳)، عموم به یک حال متفقّه (ص ۴۲)، بارگی، به‌جای اسب (ص ۴۳)، سریع‌الزوال (ص ۴۳)، استحقار (ص ۴۵)، سریع‌الاجرا (ص

۵۰)، مکشوف‌الموره (ص ۵۲)، ملکات رایحه؟ (ص ۵۵)، مسموع‌الکلمه (ص ۱۷)، مستحرق (ص ۲۲).

۲- به‌کارگرفتن مصطلحاتی که ساختگی‌ست، مانند انجمن فقر و عرفان (ص ۶)، سرای سلطنتی به‌جای در خانه یا اندرون یا قصر یا حرم شاه (ص ۸، ۷، ۱۲، ۲۲)، اطاق خوردن‌گاه، محلی که ناصرالدین‌شاه غذا می‌خورده (ص ۲۵، ۲۸)، که قطعاً اگر مصطلح بود، لااقل اعتمادالسلطنه یک بار آن را در روزنامه‌ی خود نوشته بود. حضرت سلطان، در مورد پدر، (متعدد).

از نکات دیگری که متوسلان به این متن می‌باید درباره‌ی صحت و سقم آن‌ها، موازین سنجش را از دست ندهند، مواردی را که مهم‌تر است، یاد می‌کند و آن‌ها، نکته‌هایی هستند که از لحاظ دقایق تاریخی تعارض دارند:

۱- آیا تعجب نیست تاج‌السلطنه نوشته باشد که از زنان ناصرالدین‌شاه، فقط هفت الی هشت نفر بودند که اولاد داشتند. (ص ۱۵) اما عین‌السلطنه، برادرزاده ناصرالدین‌شاه، تعداد زن‌هایی را که دارای اولاد بوده‌اند، در جدول خود به پانزده رسانیده است و اولاد هر یک را برشمرده (ص ۱۰۱۷-۱۰۱۸ جلد اول خاطرات او).

۲- آیا تعجب نیست تاج‌السلطنه نوشته باشد، عده زن‌های حرمسرا، از هر دسته زن، کنیز، کلفت و اقوام زنان مذکور، به پانصد بلکه ششصد نفر می‌رسیده است (ص ۱۴)، در حالی که عین‌السلطنه، تعداد کل آن‌ها را دو هزار گفته است؟ البته در این رقم، تا حدی احساس گزافه‌گویی می‌شود.

جای تعجب است که سعید نفیسی دارنده‌ی نسخه‌ای خطی از آن کتاب در نوشته‌های خود به ذکر آن نپرداخته است و حتا پس از شهریور بیست هم، که امکان معرفی و نقل این‌گونه مطالب بود و او در معرفی کتاب‌های جذاب و منحصر، بی‌تاب بود، چنان نکرد

۳- آیا تعجب نیست تاج‌السلطنه نوشته باشد که، پدرش هر سال، از ماه اول بهار، ابتدا برای آتش‌بازان به سرخه حصار تشریف می‌بردند (ص ۱۸)، اما طبق ضبط اعتمادالسلطنه، در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ هـ.ق. آتش‌بازان در سرخه‌ی حصار انجام می‌شد، ولی سال‌های قبل از آن (۱۲۹۲ هـ.ق به بعد)، عموماً در شهرستانک و یک بار در گرمابدر و یک بار در سمنان و دوبار در تهران برگزار شده بود؟ معیار، حتا موقع برگزاری آن را پس از دوران تابستانی شهرستانک، یاد کرده است (ص ۲۲).

۴- آیا تعجب نیست تاج‌السلطنه در مورد پدرشوهرش نوشته باشد: «در موقمی که مرا شیرینی خوردند و نامزد شدم، پدرشوهرم به لقب

سردار اکرم، مفتخر و سرافراز شد» (ص ۴۳). در صورتی که شیرینی خوردن او چهارشنبه ۱۳ رجب سال ۱۳۱۰ بوده است (عین السلطنه، ص ۵۱۱) و اعتماد السلطنه روز اعطای لقب مذکور را به شجاع السلطنه یکشنبه‌ی ۲۴ ذی‌الحجه ۱۳۱۰ ضبط کرده و نوشته است «بندگان همایون محض ترضیه‌ی شجاع السلطنه (چون به آقا بالاخان لقب سرداری داده شده بود) که او هم به لقب سرداری مفتخر بود، به صرافت طبع، یا به واسطه‌ی عرض صدراعظم به لقب سرداری شجاع السلطنه، لفظاً



اکرمی، علاوه کردند که من بعد باید ایشان را سردار اکرم گفت و این لقب در ایران معمول نبود؟» (اعتماد السلطنه، ص ۱۰۱۶). پس اعطای لقب ادنی، ارتباط به شیرینی خوردن تاج السلطنه ندارد.

۵ - آیا تعجب نیست که تاج السلطنه زمان تولد معلم خود را به ضبط دقیق و کامل نوشته باشد، ولی از آن خود را چنان که قبلاً دیده شد، به ابهام بنویسد؟ (ص ۵).

۶ - آیا تعجب نیست تاج السلطنه نوشته باشد که وقتی هشت ساله بود برای او مراسم شیرینی خوران انجام شد (ص ۲۷)، حال آن که طبق نوشته‌ی عین السلطنه آن مراسم روز ۱۳ رجب ۱۳۱۰ بود و در این وقت

به حساب روشن او، او به سن ده سال و سه ماه کم رسیده بود؟ مراسم عقد نکاح او طبق ضبط اعتماد السلطنه در تاریخ ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۱۱ (اعتماد السلطنه، ص ۱۰۵۳) و مراسم عروسی او در اواسط ذیحجه‌ی سال ۱۳۱۴ با شکوه تمام انجام شده است (افضل التواریخ، ص ۷۲ - ۷۳).

۷ - آیا ممکن است که تاج السلطنه در این خاطرات‌نما، با ترفندهای عبارتی روزنامه‌نگارانه، همانند چرب‌کردن مضامین مطالب و گزافه‌نویسی، بخواهد رنگ و روغنی به نوشته‌ی خود بدهد؟ مثالش این است که در این کتاب تعداد خوانچه‌هایی که برای تاج السلطنه حمل شده بود، یک هزار قید شده است، ولی عین السلطنه تعداد آن‌ها را سیصد نوشته است. طبعاً در یکی از این دو نوشته اشکال وجود دارد و متوسلان به این خاطرات‌نما، می‌باید به نوعی جوابگویی بکنند.

۸ - آیا تعجب نیست که تاج السلطنه در سال ۱۳۳۲ (زمان تألیف) هنگام یادکردن از قتل پدر خود بنویسد: «پس از بیست و هفت سال، این ساعت، گرمی دو لب پدر مطبوع خودم را، حس می‌کنم؟» (ص ۵۷). اگر منظور ذکر سن خودش بوده است، به این حساب در ۱۳۰۵ ه.ق. قرار می‌گیرد. در حالی که او مسلماً در ۱۳۰۱ متولد شده، اگر مراد فاصله‌ی زمانی از تاریخ کشته‌شدن تولد پدرش باشد، در سال ۱۳۳۲، بیش از بیست سال از قتل ناصرالدین‌شاه نگذشته بود. پس بیست و هفت سال چه رقمی‌ست؟

۹ - آیا تعجب نیست که تاج السلطنه چند بار به ذکر جشن تاجگذاری مظفرالدین‌شاه بپردازد؟ در حالی که او پس از رسیدن خبر قتل پدرش به تبریز، منحصراً مراسم «جلوس» را به‌طور محدود در آن شهر انجام داد (۱۸ ذیقعدة)، یعنی یک روز پس از واقعه‌ی قتل و پس از آن که به تهران رسید، یعنی روز ۲۶ ذی‌الحجه، مراسم سلام خاص و جلوس عام مراسم به سرگذاردن تاج کیانی انجام شد و این مراسم، به سبب قتل شاه، به هیچ‌وجه صورت جشن نمی‌توانست داشته باشد. مملکت اوقات عزاداری را می‌گذرانید. پس مناسبت نداشته است که دختر آن پادشاه این‌طور بنویسد: «چند روزی گذشت (طبعاً بعد از ورود به تهران) و جشن تاجگذاری شروع شد» (ص ۶۶).

و همچنین: «در همین اوقات از طرف برادرم خواجه‌ای آمده، دست‌خط موجب و مستمری، به اضافه سه پارچه جواهر آورد [...] که چون موقع تاجگذاری‌ست، لباس سیاه را بردارند [...] مادرم مرا بوسیده و گفت: عزیزم برادرت سلطان است، تاجگذاری‌ست، باید به حضور بروید. ناچار از تغییر لباس هستید. گفتیم: بسیار خوب، لباس من چه مناسبتی به تاجگذاری برادرم دارد. پدر من هنوز دو ماه نیست مرده...» (ص ۶۷).

مدت دو ماه، رقم درستی نیست، زیرا میان قتل ناصرالدین‌شاه، تا مراسم جلوس در تهران، فقط یک ماه و یک هفته فاصله بیش نبوده

۱۰- آیا تعجب نیست تاج‌السلطنه، در سن چهارده‌سالگی (پس از مراسم عروسی) در قبال اعمال معظم‌السلطنه‌یی که قصد به هم‌زدن روابط میان شجاع‌السلطنه و تاج‌السلطنه را داشت، خود را چنین معرفی کند: «و من هم طفل خردسال، طفلی که هنوز قابل توجه است، طفلی که به کلی از سبک زندگی عاری و متواری‌ست، طفلی که قابل فریب است» (ص ۸۰) ولی چون آن شخص می‌خواسته است دست او را بیوسد، بنویسد: «من خود را عقب کشیده، گفتم لازم به شکرگزاری نیست، من کاری نکرده‌ام که قابل مرحمت شما باشد؟» (ص ۷۹).

۱۱- آیا تعجب نیست که تاج‌السلطنه، سلیمان خان نقاش، معلم خود را، پسر عمه‌ی خود بداند (ص ۵)؛ ولی در تقریرات کمال‌الملک به دکتر قاسم غنی، سلیمان خان مذکور نوه‌ی عزه‌الدوله یاد شده باشد؟ کدام درست است؟ عزه‌الدوله عمه‌ی تاج‌السلطنه بود.

۱۲- آیا تعجب نیست که تاج‌السلطنه، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه را به لقب قدیم او که صنیع‌الدوله بود، یاد کند، در حالی که محمدحسن‌خان از زمان سه سالگی تاج‌السلطنه به اعتمادالسلطنه ملقب شده و میان همه، حتا شاه و مخصوصاً در میان افراد حرم، بدین لقب مشتهر بود و چه‌گونه می‌توان تصور کرد که تاج‌السلطنه، این مرد معمر و مشهور را منحصرأ به صنیع‌الدوله نام ببرد؟ لقبی که سال‌ها بود کهنه شده بود و نوعی توهین محسوب می‌شد، اگر صاحب لقبی را با شهرت قدیم او یاد کنند. پس چنین کاری، امکان عقلی ندارد.

۱۳- آیا تعجب نیست که تاج‌السلطنه، درباره‌ی مرگ اعتمادالسلطنه که بیست و هفت روز قبل از قتل شاه، در هیجدهم شوال، روی داده بود، این طور مدعی شود: «چند روز قبل از این قضیه (یعنی قتل شاه) صدراعظم و صنیع‌الدوله به حضرت عبدالعظیم رفته، در سر قبر جیران، با همین میرزا رضا، گفت‌وگوی زیادی می‌کنند. پس از مراجعت، صنیع‌الدوله طاعت این خیانت‌عظیم را نیاورده، سکنه می‌کند و می‌میرد. لیکن صدراعظم با کمال قوت قلب و وقار منتظر نتیجه می‌شود...» (ص ۵۸ تا ۶۲).

اعتمادالسلطنه که روزانه، روزنامه‌ی احوال زندگی خود را می‌نوشت و تا چهاردهم شوال، یعنی چهار روز قبل از وفات، آن را به تحریر درآورده و همیشه از دیدارهای خود که به حضرت عبدالعظیم می‌رفت، یاد کرده است، آخرین سفر خود را به آن‌جا در ۱۵ رجب ضبط کرده (یعنی سه ماه قبل) و نوشته است که، چون شاه قصد زیارت کرده بود، او هم به آن‌جا عزیمت می‌کند و صدراعظم هم آن‌جا بوده است (ص ۱۱۹۶). پس از آن تاریخ، ظاهراً سفر دیگری به آن زیارت نرفته است، مگر در چهار روز فاصله‌یی که نوشته‌ای از خود برجای نگذاشته است.

۱۴- آیا تعجب نیست که تاج‌السلطنه، تعداد زنان و کنیزان شاه را «تقریباً هشتاد» بنویسد (ص ۱۴) در حالی که چون دختر شاه بود و طبعاً

نسبت به وجود آن گروه (به جز مادر خود) حساسیت زنانه داشت، بارها و بارها محاسبه کرده و شمار آنان را می‌دانسته و می‌کوشیده است که تعداد صحیح را بداند؟ همان‌طور که دوست‌علی‌خان معیرالممالک، تعداد آن‌ها را دقیقاً هشتاد و پنج یاد کرده است.

۱۵- آیا تعجب نیست که تاج‌السلطنه، از محلی به نام «تالار ابیض» در کاخ سلطنتی گلستان (ص ۵۲) یاد کند، ولی یحیی ذکا در کتاب تاریخچه‌ی ساختمان‌های ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان، از آن ذکری نداشته باشد؟

۱۶- آیا تعجب نیست که تاج‌السلطنه، تام کلیددار حرم شاه و مسئول خوابگاه را آغانوری خان خواجه بنویسد (ص ۱۴) ولی معیرالممالک، او را آغانور محمدخان بنامد؟ (ص ۱۸ و ۶۳). مگر این که بگویم چاپ‌کننده نورمحمد را «توری» خوانده باشد، یعنی محمد تصحیف «عی».

۱۷- آیا تعجب نیست که تاج‌السلطنه بنویسد «هر ساله از ماه اول بهار، اعلیحضرت پدرم، مسافرت می‌کرد. و تمام بهار و تابستان و پاییز را در گردش بوده» (ص ۱۸). سفرهای بیلاقی و مازندران شاه معمولاً در تابستان انجام می‌شد و آن عبارت کتاب را جز اغراق به چیز دیگری نمی‌توان حمل کرد. گردش‌های دوشان‌تپه و سرخه حصار و جاجرو، حکم مسافرت نداشت و جزو «سواری» روزانه‌ی شاه محسوب می‌شد.

نتیجه‌ای که از این موارد می‌توان اخذ کرد، آن است که انشای کتاب، از شخص تاج‌السلطنه نیست. به نظر من نوشته‌ی کسی‌ست که با تاج‌السلطنه معاشرت داشته است و مطالب را جسته گریخته و گاه به گاه از او شنیده و با مطالب اجتماعی وقت و انتقادی مرسوم، به هم آمیخته و مقداری به اصطلاح چاشنی به آن زده و به تردستی، کتابی باب دل خوانندگان تشنه بر احوال تاج‌السلطنه، که سال درگذشتش را حتا کسی یادداشت نکرده، پرداخته است؛ مگر این که یک‌یک اشکالات و ادعاهای مطروحه به برهان، رد شوند.

یادداشت‌ها

- ۱- تاج‌السلطنه بنا به ضبط اعتمادالسلطنه روز یکشنبه ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱ متولد می‌شود. ۲- این خاطرات نما به دو زبان ژاپنی و انگلیسی ترجمه شده است. ۳- فهرست نسخ‌های خطی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۶ (۱۳۵۷)، ص ۷۹. ۴- مجله‌ی راهنمای کتاب، ۱۲ (۱۳۳۸)، صص ۳۴۰ - ۳۵۴. ۵- همان، صص ۶۸۲ - ۶۸۳. ۶- دیوان عارف قزوینی، به اهتمام عبدالرحمن سیف‌آزاد، برلین، ۱۳۳۲، ه. ق. ۷- نامه‌های فروغ‌الدوله، نشر فرزاد، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله (تهران، ۱۳۵۱)، ۸- قرینه‌ی خاطرات تاج‌الملوک، خاطرات پری غفاری و نظایر آن‌ها که برای سرگرمی منتشر می‌شوند. ۹- مگر عصر رودکی و منوچهری بوده که شاهزاده خانم، واژه‌ی بارگی را به‌جای ابی‌یاورد. ۱۰- افضل‌الملک، افضل‌التواریخ، صص ۸، ۹، ۱۸، ۲۱، ۱۱- کمال هنر، تألیف احمد سهیلی خوانساری، ص ۱۷۹.